

نوشته و اقتباس از: دکتر خلیل هراتی

بحثی پیرامون

بحران فرهنگی در فرانسه

وجهت‌یابی آموزش عالی در آن کشور



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

در عصر ما دانشگاه و مسائل مربوط به آن مشکل مبتلابه اکثر کشورهای جهان است. در این درگیری هریک از کشورها بنحو خاصی با این معضل روبرو می‌شوند و راه‌های متفاوتی را عرضه می‌کنند. در یکجا دست به اصلاح نظام آموزشی می‌زنند با این ملاحظه که به‌زیربنای جامعه و روابط تولیدی آن‌خداش‌های وارد نشود. در جای دیگر بعکس در حفظ نظام آموزشی موجود که میراث گذشته نزدیک نامطلوب است می‌کوشند و احیاناً اگر درصد اصلاح و تجدید نظر در نظام آموزش عالی برآیند، الگوی آنان همان کشورهای سرمایه‌داری غرب است لذا این تقلید نتیجه‌ای جز خرج و مرج و اذم گسیختگی و نارضایتی بی‌ارنخواهد آورد. حال آنکه در بعضی از آن کشورها چون در آسیای جنوب شرقی و در خاور میانه نیز سنت دانشگاهی و فرهنگی بسیار غنی است (۱)

نگرشی ژرف به حوادث سالهای اخیر در کشورهای اروپائی که به اصطلاح «پیشرفته» قلمداد شده‌اند، بخوبی نشان می‌دهد که آموزش و فرهنگ غرب همراه با تمدن آن بحرانی‌ترین و حساس‌ترین لحظات حیات خویش را طی می‌کند.

برای تأیید این نظر در اینجا به سخنان بعضی از شخصیت‌های مهم غرب در ملی بحرانی‌های دانشگاهی، اشاره مختصری را مفید دانستیم. آقای «آندره مارلو» وزیر سابق فرهنگ و هنر فرانسه ضمن مصاحبه‌ای در رادیو شماره یک اروپا اظهار داشت که: «در حال حاضر گسترش تمدن غرب در خلاء انجام می‌پذیرد. به احساس من آنچه را که بنام بحران فرهنگی در فرانسه آغاز شده است، در واقع می‌توان نتیجه بحران عظیم تمدن غرب دانست. به عقیده من فصل جوان نقش بسیار عظیمی را در آینده ایفا خواهد کرد و این امر با سایر امور اجتماعی ارتباط پیدا خواهد کرد. آنچه واقعا در سایر شئون اجتماعی ما میگذرد بازتابی از همین بحران است.»

و نیز پاپ یازدهم در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۸ ضمن نقلی در شهر واتیکان اظهار کرده: «جوانان در هدف‌های خود سهیمیت و اصالت دارند. پاپ ضمن تفسیر جنبش جوانان عمل آنها را در واقع دواکنشی علیه دورویی و تزویر قراردادهای اجتماعی موجود و بیستی و حقارت روانی، اخلاقی و معنوی تمدن غرب قلمداد میکند.»

بدنبال بحران فرهنگی سالهای اخیر در فرانسه، گفته‌هایی که در بالا بدان اشاره رفت، اهمیت ویژه‌ای به خود می‌گیرند. بدین لحاظ آگاهی به چگونگی شرایطی که طی آن قانون جهت‌یابی آموزش عالی تدوین و به تصویب مجلسین رسید ضروری می‌نماید. برای روشن شدن بیشتر مطلب بهتر دیدیم نظریات طرفین یعنی نظرات دانشجویان را که خواستار دگرگونی بنیادی نظام آموزشی هستند و عقاید اصلاح‌طلبان را که در قانون جهت‌یابی آموزش عالی انعکاس یافته است مطرح کنیم و قضاوت بین دو نظریه را به‌عهده خوانندگان گرامی واگذار کنیم.

نظرات دانشجویان

بحران فرهنگی و اجتماعی فرانسه که از دانشگاه برخاست، نشان می‌دهد که در زمان ما فرهنگ در مورد آینده جامعه و قدرت ابداع آن نقش اساسی و تصمیم‌گیرنده دارد. حال آنکه نظام موجود غرب می‌خواهد فرهنگ را وسیله‌ای برای تطابق با موقعیت فعلی قرار دهد. در واقع، بحران فرهنگی در فرانسه نطفه یک انقلاب فرهنگی است. زیرا مفهوم زندگی اقتصادی - سیاسی و جهان بینی غرب و بالاخره مجموعه روابط بین انسانها را مورد اعتراض قرار می‌دهد این جنبش به نظام بازرگانی نه فقط بخاطر شکست در تحقق و اجرای عدالت اجتماعی، بل که باین جهت که

در جذب و فریفتاری انسانها از طریق طرحهای غیر انسانی تنعم مادی موفق نشده است اعتراض می‌کند و بیهوده نبود که انتقاد از جامعه مصرفی در کسوجه و خیابان و در خانه و مدرسه، دانشگاه و مراکز پژوهشی طرح شد و مسئله روز گردید. جوانان و دانشکامیان از گردش دائمی مصرف - تولید انتقاد میکردند و اظهار داشتند که دانشگاه نباید به صورت کارخانه‌ای درآید که محصول آن فقط انسانهای تولیدکننده است.

اساساً دوتنوع تفسیر برای درک و فهم بحران در کشور فرانسه مورد توجه صاحب نظران قرار گرفته است. نوع اول که در محافل رسمی اداری و دانشگاهی مورد قبول است معتقد است که علت نارضایتی دانشجویان بخاطر قدمت نیمه فئودال جامعه استادان، عقب‌ماندگی دانشگاه نسبت به احتیاجات عصر جدید و بالاخره عدم تطابق روش تعلیم و تربیت در رابطه با مشاغل خارج و بهره‌وری از آنهاست. همین گروه اضافه می‌کنند که نابسامانی موجود دانشگاه به علت سازش ناپذیری جوانان با زندگی جدید صنعتی است. به عبارتی دیگر اینان فقط خواستار اصلاحات جدیدی در نظام آموزش عالی هستند که ضمن آن کادر آموزشی، مراکز آموزشی و پژوهشی، لوازم و تجهیزات گسترش یابد و در عین حال امکانات بیشتری را از نظر مسکن و محیط‌باز برای دانشجویان و تضمین آینده آنان پیش بینی کند. اما به عکس تفسیر نوع دوم از این مسئله مسئله انطباق دانشگاه با زندگی نو توجهی ندارد، بل که بر امتناع جوانان از پذیرفتن نوع زندگی موجود تکیه می‌کند. جوانان این نوع زندگی را تحقیر کرده و غیر آزاد توصیف می‌کنند. تفسیر نوع دوم به مسئله آینده شغلی دانشجویان بی توجه است و بیشتر بر تحقیر مشاغل همانند کادر - تکنیسین که در انتظار دانشجویان است تکیه میکند. چون دانشجویان نمی‌خواهند در جامعه با اصطلاح بالغ و ناقل مستحیل شوند. آنها قصد دارند اعتراض خود را در این مورد به گوش همگان برسانند.

بالتبع چنین بحران ریشه‌ای و عمیق توانست روشنفکران فرانسوی را که بعد از پایان جنگ الجزایر بخواب رفته بودند بیدار کند. اندک اندک بحث و نقد درباره نظام دانشگاهی از پایتخت به شهرها و استانها و از دانشگاهها به دبیرستانها رسیده حتی در مدارس عالی که کم و بیش محافظه کار و تکنوکرات بودند رسوخ نمود. در تمام بخشهای علمی و روشنفکری فرانسه و خسار از محیط دانشگاهها همه جا صحبت از رفرف فرهنگی نظام موجود بود.

مسائل مورد بحث

مشارکت کردن و تغییر دادن به شعار مورد بحث بود. در جامعه تکنوکرات فرانسه اصول دموکراسی که با آنها همه آب و تساب از آن سخن می‌رود، ذرق و برق ظاهری بیش نیستند، چون ازدیدگاه دانشجویان معترض هدف از این مردم سالاری (دموکراسی) از هنگامیکه قدرت تصمیم از انسانها سلب و به مکانیسمها واگذار شده است چیزی بجز افزایش مقدار تولید و مصرف نیست. حال آنکه مسئله افزایش تولید سلسله مراتب انسانی و طبیعی احتیاجات را در بوهته فراموشی نهاده است. لاجرم در چنین دور تسلسلی نظام آموزشی در خدمت احتیاجات اقتصادی و سیاسی حکومت قرار می‌گیرد. پر واضح است که در چنین نظامی علم اقتصاد و جامعه‌شناسی بطور گسترده‌ای به نفع اداره مبادلات بازرگانی و بوروکراسی توسعه می‌یابد، نه در جهت بهبود زندگی گروههای

دیدیم به نظریات آقای «ادگار فور» وزیر سابق فرهنگ فرانسه که در مجلس نمایندگان ایرد شده است اشاره کنیم. «ادگار فور» از شخصیت‌های برجسته و متفکر فرانسه می‌باشد و در واقع او خود بنیان‌گذار و پیشنهاد دهنده قانون جدید است.

نظرات اصلاح طلبان

در قانون جدید اصولاً روی چهار نکته اساسی تکیه شده است: مشارکت، مسئولیت، عمومیت تعلیم و تربیت و تجدید حیات نظام آموزشی. برای اولین بار در تاریخ نظام آموزش فرانسه مسئولین امر پس از حوادث پرتلاطم سال ۱۹۶۸ میلادی ضمن پیشنهاد قانون آموزش عالی به مجلسین، به مفهوم (مشارکت) ارزش آن در دانشگاه تکیه کرده‌اند.

ادگار فور ضمن سخن از مسئولیت دولت در ۲۴ ژوئیه ۱۹۶۸ در مجلس فرانسه می‌گوید دولت از نظر آموزشی در برابر نسل جوان و بطور کلی از دیدگاه تعلیم و تربیت در مقابل ملت وظیفه‌ای بس سنگین به عهده دارد و سخت مدیون اوست. وزارت فرهنگ در شرایط و موقعیتی قرار گرفته است که لاجرم باید تجدید نظری دلخراش در زمینه بنیادی و عقاید و عادات خویش بعمل آورد. هر گونه اصلاح در دانشگاه از قبل تأمل و تفکر دقیق و عینی در مورد بحرانهای دانشگاهی ایجاب می‌تواند. ممکن است بحرانهای مذکور توسط مسلك‌های سیاسی مختلف ایجاد شده باشند ولی در نفس خود نشان دهنده اضطراب عمیق جامعه است.

به عقیده آقای «ادگار فور» اعتراض شدید جوانان را با اقدامات محدودی تهییج نیست و با حتی توسل به قهر گروهی نمی‌توان توجیه کرد. در عین رفتار دانشجویان اضطراب بسیار عمیق‌تر است می‌خورد. اضطراب بنیادی دانشجویی را نسل‌های گذشته نیز تا حدودی احساس کرده‌اند. منتهی در اثر تحولات اجتماعی و پیشرفت علم و تکنیک روز بروز در تعداد دانشجویان افزوده می‌شود و مسلم است که در یک چنین دنیای تغییر شکل یافته‌ای پختگی و درک دانشجوی سرعین انجام می‌یابد. شالوده‌های کهن جامعه از جمله خانواده، مذهب و غیره که سدی در برابر بی‌احترامی و طغیان بودند یکی پس از دیگری فرو می‌ریزند چون دیگر غیر قابل تحمل شده‌اند. پی‌چینیم که تحول در جامعه بر نظام تعلیم و تربیت اثر گذاشته است. با پیشرفت زمان و تغییر در شرایط جامعه، تحولی که از آن سخن می‌گوئیم همانا تک و در عین حال هیجان‌انگیز است.

تحول مذکور از آن جهت دراماتیک است که دیگر گویی عینی از نسل جوان را با تمام وجود احساس می‌کنیم. در هنگامی که کشور فرانسه وارد مرحله جامعه مصرفی می‌گردد، مشاهده می‌کنیم که جامعه بوسیله همان افرادی که باید از مزایای آن برخوردار شوند مورد اعتراض واقع می‌شود و طرد می‌گردد. امروزه جوانان یک نوع «طبقه» ای را تشکیل داده‌اند که بقیه ملت را در معرض تهدید قرار داده است. فرانسه از تعارض وضع جدید را با تمام وجود خویش احساس می‌کند.

از دیدگاه کسانی که ابعاد جدید این جامعه را بررسی می‌کنند تحول جدید هیجان‌انگیز است. آموزش عالی در کشور فرانسه نمی‌تواند از ساختمان آینده اروپا جدا باشد و از آن فاصله بگیرد، زیرا دانشجویان فعلی کادرهای آینده اروپائی هستند که امروز در دست ساختمان آن می‌باشیم.

گفتم که این تحرك هیجان‌انگیز است چون جامعه وارد عصر تحرك شده است. ملت‌هایی که در عصر جدید به آینده خود امیدوار هستند، آن ملت‌هایی نیستند که تنها به گذشته پرافتخار خویش تکیه می‌زنند، بل مللی هستند که باغناهی تصورات و پویائی

گفتم که در اولین وعده هدف دانشکاهیان دیگر گویی در روش‌های موجود نظام آموزشی دانشگاهی است. چون دو سیستم آموزشی ناپلئونی تصمیمات در مرحله اول وابسته به اداره مرکزی است. این تصمیم‌ها بدون شرکت واقعی واحدهای آموزشی-دانشگاه، دانشکده و سایر مؤسسات آموزشی دیگر و بدون مشورت با کادر آموزشی که در حوزه اختیارات اوست به مرحله اجرا درمی‌آیند. در نظام ناپلئونی استادان نیز به نوبه خود گروه مستقل و جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهند و بدون مشارکت دیگران بر گسره‌های دروس مختلف و در مورد شکل و محتوی مواد آموزشی و ارتقاء درجات دانشگاهی تصمیم می‌گیرند. دستیاران بوسیله استادان انتخاب می‌شوند و تنها در بعضی از اختیارات مربوط به استادان، آنهم به ندرت شرکت می‌جویند. بالاخره دانشجویان که در ذیل این سلسله مراتب قرار گرفته‌اند در هیچ‌یک از تصمیمات متخذه حق شرکت و اظهار نظر ندارند، بدین طریق در عرض دو قرن پس از بنیان‌گذاری نظام آموزشی ناپلئونی، دانشگاه و مؤسسات عالی آموزشی که در لابلای چرخ سلسله مراتب اداری انعطاف ناپذیر و متحجر شده بود پیش از پیش در نظر استفاده‌کنندگان واقعی آن یعنی دانشجویان بیگانه جلوه می‌کرد.

در نظام ناپلئونی فرانسه رابطه آموزشی یعنی رابطه بین استاد و دانشجو اصلاً مطرح نیست. گرایش طبیعی استاد در چهارچوب این نظام بر این امر متکی است که او فکر می‌کند دانشجو چیزی نمی‌داند و دانش فقط در ید قدرت استاد است. نباید از خاطر دور کرد که دانشجو نیز به نوبه خود چیزی بر این دانش می‌افزاید. در حقیقت دانشجو نیز به کمک ذوق و استعداد، رفتار و روش، دانشهای قبلی و اکتسابی تعلیم دهنده است. اصولاً آموزش رابطه‌ای است غیر متعادل، منتهی یکطرفه نیست. قراردادی که استاد را با دانشجو مربوط می‌سازد بر مبنی اساسی تعاون قرار گرفته است و در این تعاون است که دانش طرفین مبادله می‌شود و هر دو طرف را بهره‌مند می‌سازد.

رابطه آموزشی واقعاً به صورت یک جنگ تن به تن است. هر دو این کار مشترک بر خورد وجود دارد. استاد کتابی نیست که دانشجو آنرا ورق بزند و یاد بگیرد. دانشجو با آن مشورت کند. استاد نیز سر نوشت خود را در خلال شغل آموزشی دنبال می‌کند. در همین چهارچوب است که این سر نوشت با اراده انجام کار مداوم و مستمر دانشجو بر خورد می‌کند. در این تلاقی استاد چیزی خیلی بیشتر از دانستن بوجود می‌آورد. استاد میل خواستن را، خواستن- توانستن را، خواستن- گفتن را و بالاخره میل خواستن- بودن را ایجاد می‌کند. در بالا گفتم که دانشجویان فرمان سلسله مراتب استادی را قبول ندارند، یعنی دانش را که بصورت قدرت جنبه قانونی و حقوقی به خود گرفته است، طرد می‌کنند. دانشجویان وغالباً دستیاران فرانسه نمی‌دانند آیا باید در برابر استاد خیردار بایستند، رفتار اشرافی داشته باشند و یا اینکه از شمر و ادبیات سخن بگویند اصولاً استاد در تمام زمینه‌ها کار فرمای مطلق است. خصوصیات را که بر شمر دید لاجرم روابط بین استاد و دانشجو را در فرانسه سخت مشکل کرده است.

با در نظر گرفتن این مشکلات بود که مقامات مسئول آموزشی فرانسه به منظور پیش گیری از حوادث نامطلوب در آینده، در صدد اصلاح قانون آموزش عالی بر آمدند و قانون جهت‌یابی آموزش عالی را تدوین نمودند. در اینجا برای دوری جستن از طغیان کلام و اردج‌نویات نظرات دانشجویان که در سطور فوق بدان اشاره رفت نمی‌شویم. لذا سخن را کوتاه کرده و به قسمت دوم مطلب یعنی تفسیر قانون جدید آموزش عالی در فرانسه می‌پردازیم. برای این منظور بهتر

بحران فرهنگی در فرانسه

تحصیلی باشد. ولی آیا می‌توان نتیجه امتحاناتی را که بر مبنای اصول وضوابطی خاص بعمل آمده است مورد اعتراض و شک و تردید قرار داد؟

در خصوص اینکه بررسی کارنامه سال تحصیلی و نتایج امتحان آخر سال را بایکدیگر مطابقت داد، آیا خطر تصمیم مستبدانه و تفسیر و تخریب وجود ندارد؟ می‌گویند بجز شیوه «انتخاب» (کنکور) راه دیگری وجود ندارد. از چه راه و به چه طریق؟ آیا شیوه انتخاب از دانشکده بعمل آید؟ در آن صورت تکلیف دبیله‌هایی که به علت مشکل بودن امتحانات ورودی دانشکده‌ها از حق قانونی خویش محروم شده‌اند چیست؟

لاجرم تعداد دانشجویان دانشکده‌هایی که امتحان ورودی ندارند بی‌نهایت زیاد خواهد شد و بدنبال آن انتقال از یک دانشکده به دانشکده دیگر مطرح می‌شود. در آن صورت ملاک قضاوت عادلانه‌ای درست نیست. زیرا دانشکده‌هایی وجود دارند که تعداد دانشجویان آنها در حد معمول است و در آینده از نظر شغل برای آنها بیکاری وجود نخواهد داشت. بنابراین راه حل فوق نمی‌تواند مورد قبول واقع شود.

اما آخرین دلیل و عمیق‌ترین و مسلم‌ترین آن به اصل آموزش ارتباط پیدا می‌کند. با انسانها چه باید کرد؟ اگر فارغ‌التحصیلان دبیله متوسطه موفق نشوند در دانشکده دلخواه خود نام‌نویسی کنند و زمان ورود آنها بشویم بکجا خواهند رفت؟ چه خواهند کرد؟ آیا برای آنها سیستم جدید پذیرش و یا راه‌های فرعی دیگری پیش‌بینی کرده‌ایم؟ باید گفت خیر چنین چیزی وجود ندارد.

در زمینه بهبود و اصلاح آموزش عالی ضرورت رابطه‌ای جدید بین استاد و دانشجو و نمونه برداری از مؤسسات دانشگاهی حتمی است. به این روش تحول احتیاج عمیقی احساس می‌شود. جمله‌ایست معروف از انقلاب کبیر فرانسه که می‌گوید: هر چرخه‌ای تبدیل به آتش می‌شود به شرطی که مواد آتش را وجود داشته باشد.

ایرادات نسل جوان فرانسوی کار بس عظیمی را انجام داده است. این ایرادات باعث شده است که از لحاظ بنیادها، روش‌های تعلیم و تربیت و حتی برنامه‌های آموزشی در کلیه سطوح تجدید نظر بعمل آید. و همین کوشش سازنده است که به بسیاری از اشخاص مجال داده است تا به این احتیاج عمیق واصل آگاهی یابند. این خواست کیفی است و طبیعتاً با عامل کمی مسئله در ارتباط است. بایستی از خطا گریز به خط اصلی دانشگاه جدید یا به عبارت دیگر دانشگاه فردا آید. پس این خطوط و ربط از چه نوع می‌توانند باشند؟

پیشرفتهای عظیم در زمینه علوم و تکنولوژی دنیای جدید را تغییر می‌دهند. پس در وهله اول چگونه این تغییرات شامل قلمرویی که بجا و بحق این پیشرفتهای در آنجا بنیان‌گذاری شده‌اند نخواهد شد؟ انسان که تا دیروز موجود ضعیفی بود، در حال حاضر در هر مقام و سنی که باشد. بخصوص در سنین جوانی دارای آنچنان تسلط و قدرتی بر نیروهای طبیعت است که سابقاً چنین تسلطی را جزو سحر و جادو می‌پنداشتند. و از این جا است که نوعی تظاهر و تجلی شخصیت جوان و نفی و انکار اطاعت و حتی احترام بچشم می‌خورد.

در شرایطی که نسل جدید توسط موتور، ماشین، برق و هواپیما خیلی بیشتر از نسل سابق یا استاد خود قادر است تا مردم جهان سخن بگوید، چگونه می‌تواند در شرایط مادون و به صورت شنونده دائمی باقی بماند؟ این کار ممکن نیست. شاید زیاد هم بی‌دلیل نباشد وقتی که شرایط زندگی و خواست‌های جوانان کشورهای صنعتی

و باروری ابداعات خود آئینده روشنی را فراهم می‌سازند. در چنین شرایطی دیگرس طرز تفکر سنتی دانشگاه متمرکز و مستبد کهنه شده است. باید در اسرع وقت تمام نشانه‌ها و اثراتی را که در ستون قانونی به نظامنامه‌ای، در روشهای اداری و آموزشی بویژه در سیستم رابطه بین اداره مرکزی و مؤسسات آموزشی و نیز در درون مؤسسات اخیر الذکر بین استادان و دانشجویان وجود دارد، از بین برد.

بایستی قبول کرد که امروزه دیگر تعلیم و تربیت نمی‌تواند از نوع تعلیمات پدران و اجداد ما باشد. تعلیم و تربیت باید در زندگی کلیه مردم شرکت جوید. همانطور که ملت ملزم است به آئینده آن کمک کند.

همگانی کردن آموزش یکی از اهدافی اساسی قانون موجود است. شرافتمندانه باید اذعان کرد که شانس دسترسی به آموزش عالی هنوز هم برای اطفالیکه متعلق به محیط‌های فرهنگی ممتاز هستند خیلی بیشتر از فرزندان طبقه کارگر و یا دهقان است. لذا تغییر در سیاست کمک مادی به خانواده‌ها و نیز تغییر در برنامه‌های آموزشی و روشهای آزمون ضروری و حتمی است. در واقع همگانی کردن تعلیم و تربیت تنها موقوف به کمک مادی و گنجایش اقتصادی خانواده‌ها نیست، بل که بیشتر مربوط می‌شود به برنامه‌های آموزشی و روشهای آزمون که بطور غیر مستقیم به بعضی از صنوف و گروهها مساعدت می‌کند.

مسئله باز شدن مدارس و دانشگاهها از مسائل مهم و در عین حال اضطراب‌انگیز شده بستم است. بیش از ده سال است که کشور فرانسه با افزایش سرسام آور تعداد دانشجویان روبرو است. البته در طی این مدت برای حل این مشکل کوششهای فراوانی بعمل آمده است. پنجمی که قبلاً (۲) تعداد دانشجویان در فرانسه بیش از ده سال پیش دانشجویان در کشور آلمان، انگلستان و یا در ایتالیا است. تعداد دانشجویان در ۱۹۶۷ میلادی به ۵۰۰ هزار نفر رسیده است. مطابق برآورد کارشناسان وزارت فرهنگ فرانسه در ۱۹۶۹ قریب ۸۰ هزار نفر بر این تعداد افزوده خواهد شد.

به سه دلیل در قانون جدید آموزش عالی مسئله انتخاب (کنکور) را در ورود به دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی حذف کرده‌اند. دلیل اول حقوقی است. فارغ‌التحصیلان دوره دوم متوسطه که در هر گونه شرایطی موفق به اخذ دبیله شده‌اند مطابق قوانین و مقررات موجود از حقوق مسلمی برخوردارند تا در دانشکده‌ها و مراکز خود که ورود آن منوط به نوع دبیله آنهاست ثبت نام کنند. دلیل دوم روانی است. قانون همیشه نه تنها ترجمان نهادسازی موجود است، بل که مبین مجموعه حالات روحی و عادات ذهنی یک ملت نیز هست. این امر یکی از مبنای روانی نظام دانشگاهی فرانسه است. که برخلاف مدارس عالی که از طریق کنکور دانشجویان می‌پذیرند، فقط با ارائه دبیله کامل متوسطه می‌توان وارد دانشگاه شد. لذا عدم آشنائی با این نظام حقوقی و در عین حال با طرز تفکر موجود عواقب روانی شدیدی را بدنبال خواهد داشت. دلیل سوم خیلی عمیق‌تر از اینهاست. چنین مسئله‌ای را نمی‌توان بر حسب تصادف حل کرد. اگر سیستم «انتخاب» (کنکور) ضروری و لازم است باید همه وقت به مرحله اجرا در آید تا اینکه چون امسال تعداد دانشجویان خیلی بیشتر از آمار پیش‌بینی شده است، لذا «انتخاب» را بکار بندیم. وانگهی چنانچه سیستم «انتخاب» ضروری است، کار ما عملاً به چه نحو خواهد بود؟

بعضی‌ها پیشنهاد می‌کنند که نحوه انتخاب از روی کارنامه

را با شرایط و خواسته‌های ملل استعمار زده مقایسه می‌کنند؛ از طرفی پدیده فوق به علت توسعه و گسترش وسایل ارتباط جمعی که جوانان سخت‌طلب‌اند و خیلی بیشتر از دیگران از آن استفاده می‌برند شدت پیدا کرده است جوانان از طریق آموزش خارج از دانشگاه یعنی رادیو، تلویزیون و مطبوعات که هر روز با آن سروکار دارند و آوار می‌شوند نا آنچه را که به آنها می‌گویند دقیقاً کنترل کنند و نقایص آنرا بر ملا سازند و ضمناً درباره برابری یا برتری خودشان نسبت به استادان قضاوت کنند.

بالاخره نقش اساسی باید به تحرک‌شناختها و تجدیدنظر مداوم آنها و مورد اعتراض قرار دادن همیشگی عقاید، داده‌شود. در واقع منظور از جهت‌یابی و راه‌نمایی تحصیلی که آنقدر راجع به آن سخن گفته می‌شود، این نیست که استادان و معلمان را مجدداً روانه مدرسه کنند. جهت‌یابی صحیح باید از طریق کار دستجمعی استاد، دانشیار و استادیار و حتی دانشجو بدست آید. در آن صورت استاد در چنین فضایی از بعضی تحقیقات، از معلومات بعضی از دانشجویان که در کشورهای خارج زندگی کرده‌اند و باز با نهادهای خارجی آشنائی دارند، بدون هیچگونه احساس حقارتی استفاده خواهد برد. بدین طریق موج ضربه‌ای حرکت دانشجویان به کادرهای آموزشی می‌رسد و اینان متوجه می‌شوند که خود نیز تحت تأثیر قرار گرفته و تابع مقررات و عادات روزمره شده‌اند.

ایراد دانشجو به کلاسهای درس استاد، ایراد استاد را به مقامات بوروکراتیک اداری بدنبال دارد. تنها طرح تغییر رابطه بین دانشجو و استاد کافی نیست. باید مسئله را عمیق‌تر از این مورد بحث قرار داد. بین این دو قشر حدود مرزی مانند سابق وجود ندارد. استاد حتی موقی که به اوج شهرت و مقام خود می‌رسد بلاینقطع مجبور به یادگرفتن مطالب تازه است. و اما دانشجو خود بی‌زودی استاد خواهد شد. صحبت از سه نقصان است. اول آنکه هر یک از آنها نتایج می‌تواند وضع انقلابی بوجود آورد. به غیر از کمبود مصرف که فعلاً مسئله‌ای نیست، دود دیگری یعنی فقدان قدرت و فقدان ملاحظه و ملاحظات شخصیت قابل ذکر هستند.

منظور از فقدان قدرت یعنی موقعیت دانشجو در برابر استاد و استاد در برابر دستگاه دولت، به عبارت دیگر مؤثر بودن واحسان مسئولیت کردن. منظور از فقدان ملاحظه و ملاحظات شخصیت هم در مورد دانشجو و هم در مورد استاد هر دو صدق می‌کند. دانشجو دیگر نمی‌خواهد بر روی صندلی نالار دانشگاه بی‌نام و نشان بنشیند. و استاد از جامعه می‌خواهد که توجه بیشتری نسبت به شخصیت او را که دارای روح و جان بیداری است میندول کند. زیرا استعداد و ظرفیت و نیز دانش او، چنانچه شغل دیگری را انتخاب می‌کرد، منصف و مقام بهتری را از نظر مادی در اختیار او می‌گذاشت.

حال به بیستم چهره دانشگاه در آینده و روش اصلاحی آن چگونه خواهد بود؟ * * * بحران دانشگاهی فرانسه بخوبی نشان داد که دانشگاه چه از سوی استادان و چه از طرف دانشجویان احتیاج مبرمی به بیان آزادانه احساسات و نظرات خویش دارد. همانطوری که یک نویسنده مشهور گفته است: «دانشگاه در حوادث گذشته سخن را قبضه کرد...»

جواب ما به این احتیاج یعنی بیان آزادانه عقاید و نظریات باید گوش دادن دقیق به آنها باشد.

و اما مسئله مشارکت، باید تمام کسانی که علاقه‌مند به توسعه و گسترش دانشگاه می‌باشند، در این امر سهیم باشند. کلیه کادر آموزشی، استاد، دانشیار، استادیار، دانشجو و نیز متخصصین، کادرهای فنی و اداری باید در زمینه فعالیت‌های مربوط به خود شرکت جویند.

مسئله این مشارکت در اصول نمی‌تواند در تمام سطوح و در کلیه زمینه‌ها یکسان باشد. بدون پیش‌دوری درباره آینده، پر واضح است که بخشی از مسئولیت‌ها باید در اختیار اعضای آموزشی دانشگاهها

گذارده شود. مسئولیت‌های دیگر که مربوط به زندگی دستجمعی و روزانه می‌گردند تنها باید در اختیار دانشجویان قرار گیرد. بالاخره مدیریت اداری، مالی و تعلیم و تربیتی می‌توانند در آینده به صورت اشتراکی و دستجمعی تحت نظر در آید. به عقیده آقای «دادگارفور» اشتباه بزرگی خواهد بود چنانچه بخواهیم به کادرهای آموزشی همانطور که بعضی از فورمول‌های دوپهلوی پیشنهاد می‌کنند، ارجح تأجیزی قائل شویم و آنهارا در اقلیت تصور کنیم. نتیجه این کار چه خواهد بود؟ یا اینکه حق آنها یا اعمال خواهد شد و با واقعیت تطبیق نخواهد کرد و یا بهترین استادان، دانشگاه را ترک خواهند گفت. آیا این کار به نفع دانشجویان است؟ گمان نمی‌رود. لیکن تجربه‌ای را که کشور فرانسه در صدده آزمایش آن بر آمده است، در برگیرنده بیش‌مشت کی است، یعنی بیش‌همکاری بین استاد و دانشجو. تقسیم اسمی آراء و مشاغل در واقع همین این همکاری است و امکان اختلافی و دودستی را از میان بر می‌دارد.

مسئله دیگر دانستن این مطلب است که آیا باید در اداره مؤسسات دانشگاهی شخصیت‌های غیر دانشگاهی را که دارای صلاحیت اقتصادی و اجتماعی هستند شرکت داد یا نه؟ این امری است بسیار دقیق، باز کردن در دانشگاه به دنیای خارج و زندگی، خود روشی است نوین، بدین طریق بهتر می‌توان از امکانات شغلی و تخصصی استفاده کرد.

در اینجا بعضی از اذهان عمداً سکوت اختیار می‌کنند و می‌ترسند که چنین راه‌هایی دانشگاه را بنوعی شرکت اقتصادی تبدیل کند. موقی که به آنها خاطر نشان می‌شود که سازمانهای سندیکائی کارگران طبعاً در مشاورت دانشگاهی سهیم خواهند بود این سکوت عمدی شکسته می‌شود. آیا دانشگاهیان، استادان و دانشجویان نباید در شوراهای منطقه‌ای که حکومت خواهان گسترش آنهاست شرکت داده شوند؟ آنها نه فقط بخاطر دفاع از حقوق دانشگاه، بل که بخاطر قدرت تخیل و اطلاعات وسیعی که دارند باید در این شوراها شرکت کنند.

در مورد استقلال و شخصیت دانشگاه، در وهله اول باید دید این عنوان به چه امری اشاره دارد و در جاتی قابل انطباق خواهند بود. شاید برای جدا کردن نوع درجه دانشگاه بتوان در این زمینه به توافق رسید. چون تعیین حدود صلاحیت‌های دانشگاه امری کاملاً مستبدانه و گاهی کهنه و قدیمی شده است، آنها را منوطاً به این مطلب اشاره می‌شود، باید به دیار تمان توجه داشت یا به خود دانشگاه و یا به حد فاصل بین این دو و دیگر؟ آیا دانشگاه نمونه باید منطقه‌ای بوده و دیگران در آنجا زندگی و کار کنند؟ توسعه منطقه‌ای باشد؟ بعضی‌ها می‌ترسند که در آن صورت دانشگاه استقلال خود را که سخت‌پندان دلبسته است از دست بدهد و دوباره در محدوده نظام اقتصادی و اجتماعی که انتقاد از آن مسئله روز است، قرار گیرد.

حال به بیستم محتوی این خودمختاری چگونه خواهد بود؟ این خودمختاری در تمام زمینه‌ها از همه توقع به عهده گرفتن مسئولیت‌های بیشتری را دارد. منتهی تحقق این امر محتاج به گذشت زمان است. تنها تغییر مقررات و نظامنامه‌ها کافی نیست. خواه در بخش‌های مرکزی و چه در سطح مقامات منطقه‌ای باید عادات و نوع طرز تفکر را عوض کرد و تغییر داد.

و اما در مورد مسئله آزادی در دانشگاه، باید گفت که بهیچ وجه مسئله صدمه به آزادی‌های سنتی در دانشگاه و نیز آزادی‌های سندیکائی و سیاسی دانشجویان مطرح نیست. چه کسی به این امر معترض است؟ باید دورتر از این رفت و به کلمه «آزادی» معنی و مفهوم کامل آنرا داد و دانشجویان را آزاد گذاشت تا خود محدوده زندگی فرهنگی و اجتماعی‌اشان را، بخصوص در شهرهای دانشگاهی، مشخص کنند. تحقق این امر کوشش ویژه‌ای را در زمینه تجهیزات اجتماعی-فرهنگی ایجاب می‌نماید.

بالاخره مسئله دگرگونی محتوی و شکل آموزشی را نباید از نظر دور داشت. پژوهش علمی در ماهیت خود دگرگونی و تجدیدنظر

دائمی دانش است. این اصل باید در زمینه آموزش بخصوص توسط استادان و دانشجویان مورد توجه قرار گیرد. بدین طریق استادان قادر خواهند بود تا انعکاس نظرات و عقاید خود را جمع آوری کرده و بدین وسیله از خطر تحت تأثیر قرار گرفتن عادات و رسوم قدیمی محفوظ بمانند.

در زمینه سیاست مشارکت باید به بحث گفت که سیاست و راه حل دیگری وجود ندارد. در برابر نظرات و عقاید عمومی که طرفدار سیاست مذکور است چه مشی دیگری را می توان پیشنهاد کرد؟ چه خوب است محافظه کاران دست از پندار خود یعنی رجعت به گذشته بردارند. این دیگر غیر ممکن است. همگی با طرز تفکر محافظه کاران آشنائی کامل داریم. کسانی که فکری کنند بحیران پایان پذیرفته است و خاطر آن به عنوان کابوسی در ذهن ها باقی خواهد ماند و فقط با اجرای اصلاحات مختصری مجدداً اوضاع و احوال سابق تکرار خواهد شد، سخت در اشتباهند. چنین نظریاتی دیگر خریدار ندارند.

از طرفی گروه دیگری هستند که به آنها نام «تندرو» و «انقلابیون» را داده اند. صرف نظر از گفته ها پیشنهاد این معترضین چیست؟ تشخیص دقیق آن بسیار مشکل است. نگاهی ب تعداد فراوان نوشته های آنان، از شمارهای دیواری گرفته تا نوشته های دانشمندان، ما را در حیرت فرو می برد، گاهی انسان می پندارد در عصر کارل مارکس است که خطاب به متفی بان می نویسد: «انتقاد از انتقاد خرده بین» و گاهی انسان به یاد تور گنیف می افتد که پس از اینکه مدتها از فلسفه هگل دفاع می کرد طرفدار نیلیسم گردید، تور گنیف می گوید: «ما خواهان دگر گونی هستیم. اما باید چیز تازه ای بر پا کرد. پس ابتدا وضع موجود را در هم فروریزیم، بعداً خواهیم دید». این سخنان در ۱۹۶۸ گفته نشده است، بل که در سال ۱۸۵۹ میلادی بیان شده است.

معهدا هیچوقت نباید عقاید مخالف را سرسری گرفت و فضاوت سطحی درباره آن کرد. از خلال آنچه عقاید میهم و نارسای معترضین می توان نظریه ای را که تا حدودی هماهنگ و منظم است تشخیص داد. نظریه مذکور بیشتر جنبه تاکتیکی دارد تا جنبه عقیدتی. کسانی که طرفدار عقاید فوق می باشند هدفشان تغییر و دگر گونی دانشگاه نیست و یا حداقل در حال حاضر چنین هدفی را ندارند. چون قصد آنها در مرحله اول دگر گونی جامعه است. اکثر آ فکری می کنند (و دلیلی ندارد که در صمیمیت و صداقت فکری آنها شک و تردید بخود راه دهیم) که تنها دگر گونی و تغییر بنیادی جامعه می تواند مؤثر باشد. باطن به عقاید دانشگاه دلخواه آنان را بوجود آورد.

ضمن انتظار این سر انجام باید نظرات و عقاید جوانان را درک کرد و فهمید. دانشجویان معترض نمی خواهند در تغییرات پیشنهادی شرکت جویند، چون از یک طرف تغییرات پیشنهادی را به صورت دارویی مسکنی می یابند، و از طرف دیگر در عمق روح خود فکری کنند که این تغییرات زیاد هم بی اهمیت نیست، منتهی آنها خواستار این دگر گونی نیستند. زیرا نقش دیگری را برای دانشگاه قائل اند، یک وسیله ابزار بزرگ اهرم فشار انقلابی.

در پایان با عطف توجه به تحلیل فوق، آقای ادگار فور به ترتیب ضمن خطاب به محافظه کاران و افراطیون می افزاید که محافظه کاران ضمن مخالفت با تغییرات و دگر گونی های بنیادی و نیز تمایل شدید آنها به ترمیم یا به انتقام، در واقع با این کار نقش بدترین رقیب خود را بازی می کنند. در جواب معترضین و کسانی که با اعتقادی راسخ می خواهند نوع جامعه با اصطلاح مصرفی یا جامعه تکنیکی و صنعتی را تغییر دهند می گوید که این نوع جامعه از دید اصلاح طلبان نیز یک جامعه مطلوب نیست.

ادگار فور بدنبال سخنان خود می گوید که در این روزها زیاد صحبت از خود بیگانگی (Aliénation) می شود بدون آنکه درباره معنی کلمه بررسی شده باشد. موقعی که این کلمه در ابتدای قرن نوزدهم در فلسفه آلمان بکار برده شد، بیشتر به کار طاق فرسای ۱۴ الی ۱۵ ساعت در روز و به زندگی محقر کارگری اطلاق می شد. تفسیر از خود بیگانگی و بیان کیفیت برونی آن بسیار ساده است: حالتی از انسان که هیچگونه رابطه ای با خود او ندارد. انسانی که ۱۵ ساعت در روز کار می کند و در شرایط فقر و کمکت زیست می نماید متعلق به خودش نیست. چنین انسانی با خود بیگانه است. با وجود این (و گرچه این سخن مخالف با عقیده عمومی است) در جامعه ای که متکی به مصرف، تنعم، قراحت و تملک سرمایه ایست، بعلمت فقدان ارتقاء شخصیت انسانی و در برابر یکسواخت بودن اصول و قواعد فرهنگی ای که از خارج تحمیل شده است، بدلیل کمالات متفاوتی بهمان نتیجه می رسیم که در بالا بیان اشاره رفت: چنین انسانی دیگر متعلق بخودش نیست و با خود خویشتن بیگانه شده است.

عائین آرزو مند تغییر چنین جامعه ای هستیم و از طریق مشارکت به عنوان وسیله اساسی برقراری شخصیت افراد و گروه ها می توانیم به آن دست یابیم و با نتیجه از خود بیگانه شدن اجتناب ورزیم و پایه عیارت دیگر از یک بعدی شدن انسان جلوگیری کنیم حال اگر چنین اقدامی با بدبینی انقلابیون مواجهه است، بسیار خوب ماحرفی نداریم. معهدا از آنها می خواهیم که دست از ابستروکسیون خود بردارند.

ضمن اینکه ما بکوشش خود در این راه ادامه می دهیم، افراطیون مجال و فرصت بیشتری برای تفکر خواهند داشت. آنها می توانند به میل خود درباره جوامع دیگر و شیوه هایی که در زمینه تغییر شکل آنها به کار گرفته است تعمق کنند و بعداً پیشنهادات خود را عرضه کنند. افراطیون می توانند امیدوار باشند که اگر ما در کوشش خود با شکست روبرو شدیم و چنانچه این شکست ناامیدی زایل را بدنبال خود داشت، در آن صورت می توانند نظریاتشان را بجا تحمیل کنند.

(۱) مراجعه شود به نگین شماره ۱۳۵۱ سال
(۲) این آمار مربوط به سال ۱۹۶۸ میلادی است و بدون شک تا حال حاضر بر تعداد دانشجویان در کشور فرانسه افزوده شده است.

